فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سال هشتم، شماره سی و یکم، پاییز ۱۳۹۷
صفحات ۵۳ – ۷۸

سیاست‌های سلطان‌محمد خوارزم‌شاه و بی‌ثباتی سیاسی حاصل از آن

قدیر نجف‌زاده شوکی[۱]

چکیده

در تحقیق حاضر، با توجه به نظریات دیوید ساندرز دربارهٔ بی‌ثباتی سیاسی و شاخص‌های ارائه‌شده توسط وی، بی‌ثباتی سیاسی در دورهٔ سلطان‌محمد خوارزم‌شاه، بر مبنای دو مفهوم اساسی تغییرات و چالش‌ها، تبیین و شاخص‌های آن طی چهار مقولهٔ تغییر هنجار، تغییر مقامات اصلی اجرایی، تغییر مرزها، و چالش‌های خشونت‌آمیز مشخص شده‌است. با توجه به ماهیت استبدادی حکومت سلطان‌محمد خوارزم‌شاه و نقش کلیدی سلطان در ساختار حکومت خوارزم‌شاهی، فروپاشی ساختاری خوارزم‌شاهیان با بررسی نقش محوری سیاست‌های سلطان‌محمد در بی‌ثباتی سیاسی تحلیل شده‌است. با توجه به اینکه ضعف و سقوط زودهنگام حکومت سلطان‌محمد خوارزم‌شاه نتیجهٔ چنین بی‌ثباتی سیاسی‌ای بوده‌است، بررسی و شناخت عوامل به‌وجودآورنده و تشدیدکنندهٔ بی‌ثباتی سیاسی در آن برههٔ تاریخی واجد اهمیت بسیار است. با عطف نظر به این مهم، مقاله درصدد پاسخ به این پرسش است که بین سیاست‌های سلطان‌محمد خوارزم‌شاه و بروز بی‌ثباتی سیاسی در این دوره چه ارتباطی وجود داشته‌است. روش نگارنده در پاسخ به این پرسش، استفاده از نظریهٔ دیوید ساندرز دربارهٔ بی‌ثباتی سیاسی بوده‌است. ماحصل تحلیل نویسنده آن بوده که یک همبستگی مثبت بین سیاست‌های سلطان‌محمد خوارزم‌شاه و بروز بی‌ثباتی سیاسی در برههٔ تاریخی زمان او وجود داشته‌است.

کلیدواژه‌ها: سلطان‌محمد خوارزم‌شاه، بی‌ثباتی سیاسی، خوارزم‌شاهیان، خلافت عباسی، مغولان.

---

۱. دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه خوارزمی.najafzadehghadir@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۱۵

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

مقدمه

دورهٔ فرمـــانروایی ســـلطان‌محمـــد خوارزمشـــاه (۵۹۶–۶۱۸ق) برهـــه‌ای مهـــم و سرنوشت‌ساز در تاریخ حکومت خوارزمشاهیان در ایران به شمار می‌آید. سلطان‌محمـد ششمین فردی بود که از خاندان خوارزمشاهی به قـدرت رسـید. دوران حکومـت او را می‌توان به دو بازه تقسیم کرد؛ در دورهٔ نخست زمامداری او، حکومت خوارزمسشاهیان به نهایت قدرت و عظمت خود رسید. او با برانداختن غوریان، بیرون کردن قراختائیـان از ماوراءالنهر، و پیشروی در ایران، قلمرو خوارزم‌شـاهیان را بسـیار گسـترش داد.[1] امـا دورهٔ دوم حکومت او را باید آغاز ضعف تدریجی و انحطاط حکومت خوارزم‌شـاهیان دانست. اقدامات و تصمیم‌گیری‌هـای وی در اواخـر حکـومتش موجبـات نکـوهش و سرزنش مورخان و پژوهشگران[2] را فراهم کرده‌است. ازجمله برخی مورخان به قضاوت در مورد سیاست‌های سلطان‌محمد پرداخته و اقـدامات وی را «بـی‌فکرانـه» (همـدانی، ۴۷۱/۲) و تصمیم‌های وی را «خطا و غلط» (شبانکاره‌ای، ۱۲۹) دانسـته‌انـد. مهـم‌تـرین اقدام سلطان که سبب نکوهش مورخان از او شده، درگیری سـلطان بـا خلیفـهٔ عباسـی الناصرلدین‌الله است؛ سلطان‌محمد خوارزمشاه، پس از پیروزی‌های پی‌درپـی و افـزایش نفوذ و اقتدارش در مناطق مختلف، درصدد برآمد تا امتیازها و لقب‌هایی را که خلفـای عباسی به سلجوقیان داده بودند، بـرای خـود دسـت‌وپـا کنـد (نـک: نسـوی، ۱۹–۲۰). هنگامی‌که خلیفه حاضر نشد نام وی را در خطبه بخوانـد و او را «سـلطان» لقـب دهـد

۱. چنان‌که رشیدالدین فضل‌الله همدانی او را «پادشاه مستقل»، به‌معنای فرمانروایی قدرتمند، معرفی کـرده (نـک: همدانی، ۴۷۰/۱) و مورخی مانند شبانکاره‌ای، به‌دلیل همین وسعت و کثرت تصرفات سلطان‌محمد خوارزمشاه است که برای او لقب «سکندر ثانی» را به کار برده‌است. به گفتهٔ شبانکاره‌ای (۱۳۸)، این لقب را پس از تصرف سیستان و مازندران به سلطان‌محمد دادند یا به‌تعبیر وی، «در القاب او را سکندر ثانی نوشتند».

۲. پژوهشگران زیادی، به‌ویژه پژوهشگران ایرانی، چنـین دیـدگاهی داشـته‌انـد؛ مهـم‌تـرین و مشـهورترین ایـن پژوهشگران دکترشیرین بیانی است که در مورد اقدامات سلطان‌محمد در موارد مختلف به‌عنوان‌هـای «اشـتباه سلطان خوارزمی»، اشتباهات «پی‌درپی» (بیانی، ۸۱/۱) یا «ناآگاهی» (همان، ۸۷/۱) استفاده کرده و در توصیف وضع سلطان هنگام فرار از دست مغول‌ها، گفته‌است که سلطان‌محمد «به‌ناگاه... به موجودی بدبخت و زبـون تبدیل گشت» (همان، ۹۷/۱). بارتولد هم صراحتاً سلطان‌محمد خوارزمشاه را مقصر و مسبب حملهٔ مغول بـه سرزمین‌های اسلامی دانسته‌است (نک: بارتولد، فرهنگ اسلامی، ۷۰). برای دیدگاهی متفاوت دربارهٔ اقدامات سلطان‌محمد خوارزمشاه در واقعهٔ اترار و زمینهٔ حملهٔ مغولان نک: خیراندیش، ۵۵۵/۲–۵۶۸.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

(نک: خسروبیگی، ٤٦-٥٠)، وی خصمانه علیه خلیفه واکنش نشان داد (نک: نسوی، ٣٢). تصویر نامطلوب دیگری که در آثار مورخان از سلطان برجای مانده مربوط به تصمیم نابخردانهٔ سلطان در برخورد با بازرگانان و نمایندگان چنگیزخان است که منجر به لشکرکشی مغول‌ها به سرزمین‌های تحت‌سلطهٔ خوارزمشاه شد. در این مورد گفته شده «سلطان بی‌آنکه غور و غایله آن ندانست، بی‌اندیشه فرمود که ایشان را همه بکشتند» (شبانکاره‌ای، ١٤٠). این تصمیم سلطان و همچنین عدم مقاومت جدی او در برابر مغولان بسیار بی‌تدبیرانه و نابخردانه بود و عواقب سنگینی برای او و حکومت خوارزمشاهی همراه داشت.

آنچه بررسی مقولهٔ بی‌ثباتی سیاسی در دورهٔ سلطان‌محمد خوارزمشاه را در این مقاله ضروری ساخته‌است، پاسخگویی به این پرسش است که چرا امپراتوری مقتدری که در دورهٔ اول حکومت، به نهایت قدرت و عظمت خود رسید، در سال‌های پایانی حکومت، با ضعف و زوال مواجه شد. برای پاسخ به چنین پرسشی و تحلیل آن از مقولهٔ بی‌ثباتی سیاسی[1] استفاده شده‌است. نگاهی به دوران حکومت سلطان‌محمد خوارزمشاه مبیّن این حقیقت است که بین سیاست‌های اتخاذی این سلطان و بی‌ثباتی سیاسی دورهٔ او رابطهٔ علّی‌ومعلولی برقرار بوده‌است. با عنایت به اهمیت این مسئله است که در مقاله، تأثیر سیاست‌های سلطان‌محمد خوارزمشاه بر بی‌ثباتی سیاسی مطالعه شده‌است.[2] این تحقیق،

١. بی‌ثباتی سیاسی در اصطلاح علوم سیاسی، در معرض تهدید قرار گرفتن یک رژیم یا نظام سیاسی است (نک: آقابخشی و افشاری راد، ٤٤٨). در تعریف ساندرز، ثبات سیاسی پدیده‌ای پیچیده است که وقوع آن مستلزم فراهم آمدن تمام علت‌ها و ملزومات در فرایند تغییرات سیاسی و اجتماعی است، ولی به‌عکس، بی‌ثباتی سیاسی پدیده‌ای ساده و طبیعی است که با رخداد هر یک از عوامل بی‌ثبات‌کننده، دامنگیر جوامع انسانی می‌شود. ضمن اینکه مکانیزم برقراری ثبات سیاسی در هر جامعه‌ای متفاوت است. براین‌اساس، بی‌ثباتی سیاسی واقع در زمانی است که وضع سیاسی جاری با وضع سیاسی پیشین تفاوت پیدا می‌کند و وضع جدید احتمالاً نامطمئن خوانده می‌شود. تا زمانی که واقعه‌ای خاص مایهٔ تداوم و توالی بسامان رویدادهای منظم پیشین است، سطح بالایی از بی‌ثباتی تشکیل نمی‌شود و تنها وقتی‌که آن واقعه به‌شدت از الگوی پیشین نظام انحراف یابد، سطح بالایی از بی‌ثباتی پدید می‌آید (نک: ساندرز، ١٧٢-١٧٣).

٢. بایستی خاطرنشان کرد که هرچند در تحقیقات افرادی چون قفس‌اوغلی، باسورث، و بارتولد و نیز محققان بومی، مانند حسن‌زاده، خلعتبری، و شرفی به تاریخ خوارزمشاهیان پرداخته شده، تاکنون پژوهشگران تاریخ موضوع موردبررسی مقالهٔ حاضر را به‌صورت مستقل مطالعه نکرده‌اند و همین ممکن است بر جنبهٔ نوآورانهٔ این پژوهش دلالت داشته باشد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

ضمن توصیف مختصر سیاست‌های خوارزمشاه در زمینه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، و مذهبی، در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که این سیاست‌ها چه تأثیری بر بی‌ثباتی سیاسی در عصر خوارزمشاه داشته‌است. براین‌اساس، مقاله درصدد است تا رابطه‌ای علّی بین سیاست‌های فوق‌الذکر و بروز بی‌ثباتی سیاسی در عصر سلطان‌محمد برقرار سازد. به‌این‌منظور، سیاست‌های خوارزمشاه در زمینه‌های مختلف به‌عنوان متغیر مستقل و بروز بی‌ثباتی سیاسی به‌عنوان متغیر وابسته بررسی شده‌است.

فرضیه‌ی نگارنده آن است که ریشهٔ بی‌ثباتی سیاسی در عصر سلطان‌محمد را باید در سیاست‌های خوارزمشاه در زمینه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اجتماعی، و مذهبی جستجو کرد؛ سیاست‌های نسنجیده‌ای که عمدتاً به بحران‌هایی جدی تبدیل شدند و تأثیرات مخرب آن‌ها در سال‌های پایانی حکومت خوارزمشاه شدیداً آشکار و بارز شد. این سیاست‌های خوارزمشاه با هر توجیهی که اتخاذ شده باشد، صدمات زیادی را بر مردم تحمیل کرد و مهم‌ترین پیامد آن بروز بی‌نظمی سیاسی، پریشانی، تضعیف قدرت، و درنهایت، زوال زودهنگام قدرت سلطان‌محمد خوارزمشاه و خوارزمشاهیان بود.

بی‌ثباتی سیاسی از دیدگاه ساندرز

اگرچه بی‌ثباتی سیاسی از مباحث جدید در حوزهٔ جامعه‌شناسی سیاسی است و از تدوین تئوریک آن مدت زیادی نمی‌گذرد، درحقیقت قدمتی به درازای تاریخ حکومت‌ها دارد. از آنجا که وقوع این پدیده در حکومت‌های متعددی در طول تاریخ ضعف و انقراض آنان را در پی داشته‌است، بررسی و شناخت عوامل به‌وجودآورنده و تشدیدکنندهٔ آن از اهمیت بسیاری برخوردار است. تاکنون تعاریف متعددی از بی‌ثباتی سیاسی ارائه شده‌است. دیوید ساندرز ازجمله کسانی است که تعریف نسبتاً جامعی از آن ارائه داده‌است. به‌تعریف او، «معیاری که بتوان به‌وسیلهٔ آن یک نظام سیاسی را در هر مقطع از زمان بی‌ثبات خواند، معیاری است که با وقوع یا عدم وقوع تغییرها و چالش‌ها در هر حکومت، رژیم، یا جامعه‌ای نسبت مستقیم دارد؛ یعنی آنکه تا چه حد این تغییر و چالش‌ها، الگوی معمولی یک سیستم خاص حکومتی، رژیم، یا جامعه‌ای را تغییر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

داده‌اند و تا چه میزان باعث ایجاد چالش در آن‌ها شده‌اند» (ساندرز، ۱۳٤). همان‌طور که در تعریف ساندرز از بی‌ثباتی سیاسی آمده‌است، مفهوم بی‌ثباتی سیاسی بر پایهٔ دو اصل اساسی تغییرات و چالش‌ها بنا شده و شاخص‌های پیشنهادی آن عبارت است از: تغییر رژیم (تغییر در هنجارها)، تغییر حکومت (تغییر در مقامات اصلی اجرایی)، تغییر جامعهٔ سیاسی (تغییر مرزها)، و چالش‌های خشونت‌آمیز (شورش، مرگ در اثر خشونت سیاسی، و...) (نک: همان، ۱۲٦). شاخص‌های موردنظر دیوید ساندرز در جدول شمارهٔ ۱ ترسیم شده‌است (نک: همان، ۱۳۷).

ردیف	مفهوم	شاخص
۱	تغییر رژیم	ـ تغییر در هنجارها ـ تغییر در نظام حزبی ـ تغییر در وضع نظامی و غیرنظامی
۲	تغییر حکومت	ـ تغییر در مقامات اصلی اجرایی ـ تعدیل قوهٔ مجریه
۳	چالش‌های خشونت‌آمیز	ـ حملات چریکی ـ شورش ـ مرگ در اثر خشونت سیاسی ـ کودتاها (انتقال نامنظم ناموفق)
٤	چالش‌های مسالمت‌آمیز	ـ اعتصابات ـ تظاهرات

جدول شمارهٔ ۱: شاخص‌های پیشنهادی چهاربُعدی بی‌ثباتی سیاسی در نظریهٔ دیوید ساندرز

متغیرها و شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در دورهٔ سلطان‌محمد خوارزمشاه

تحلیل مقولهٔ بی‌ثباتی سیاسی در دورهٔ سلطان‌محمد خوارزمشاه هم، مبتنی بر چهار متغیر تغییر رژیم، تغییر حکومت، تغییر جامعهٔ سیاسی، و چالش‌های خشونت‌آمیز با توجه به داده‌های تاریخی موجود است. این متغیرها و شاخص‌های عینی آن‌ها در جدول شمارهٔ ۲ ترسیم شده‌است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

ردیف	مفهوم	شاخص
۱	تغییر رژیم (تغییر قواعد یا هنجارها)	– تغییر رای سلطان‌محمد در امر جانشینی خود – اخذ مالیات‌های سنگین از مردم و روند صعودی آن – بی‌توجهی به امور رفاهی و امنیتی مردم – مصادرهٔ اموال نظام‌الملک صدرالدین علی وزیر توسط سلطان‌محمد – اعتقاد اولیهٔ سلطان‌محمد به مذهب تسنن و رویگردانی بعدی از آن و گرایش به تشیع
۲	تغییر حکومت (تغییر مقامات اصلی)	– تغییر متناوب و پیاپی صاحب‌منصبان حکومتی
۳	تغییر جامعهٔ سیاسی (تغییر مرزها)	– توسعهٔ ارضی و گسترش بیش‌ازحد قلمرو خوارزم‌شاهیان در دورهٔ سلطان‌محمد
٤	چالش‌های خشونت‌آمیز	– جنگ‌های پیاپی سلطان‌محمد با حکومت‌های مجاور (غوریان، قراختائیان، قراخانیان، و اسماعیلیان) – لشکرکشی‌های غیرضروری و نابهنگام سلطان‌محمد به نواحی مختلف – لشکرکشی سلطان‌محمد به‌سمت بغداد با توجیه مذهبی – نابودی خاندان قراخانیِ حاکم بر اترار و تبعید اجباری آنان به نسا – سرنگونی حکومت سیصدسالهٔ قراخانی

جدول شمارهٔ ۲: متغیرها و شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در عصر سلطان‌محمد خوارزم‌شاه

ماهیت استبدادی حکومت خوارزمشاهی، خود متضمن نقش کلیدی و تعیین‌کنندهٔ «شاه» در ساختار قدرت آن بود. بنابراین سیاست‌ها، تصمیمات، و عملکرد شاه در تعیین سرنوشت این دولت، عامل بسیار مهم و تأثیرگذاری بود. در تحقیق حاضر، با توجه به نقش تعیین‌کننده و تأثیرگذار عنصر «شاه» در حکومت‌های مطلقه، بی‌ثباتی سیاسی دولت سلطان‌محمد، که درنهایت هم موجب سقوط زودهنگام آن شد، معلول سیاست‌های این شاه شناخته شده‌است. سیاست‌های سلطان‌محمد در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، و سیاسی–نظامی تغییرات و چالش‌هایی را گریبانگیر نظام سیاسی کرد که بی‌ثباتی سیاسی، تلاشیِ شیرازهٔ امور مملکت و درنهایت، فروپاشی ساختاری قدرت، نتایج قطعی و مسلم آن بود.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

اقدامات سیاسی سلطان‌محمد خوارزم‌شاه و بی‌ثباتی سیاسی

۱. تغییر رأی سلطان‌محمد در امر جانشینی خود (تغییر قاعده یا هنجار). اگرچه حکومت خوارزمشاهیان در دورهٔ تَکَش به‌استقلال دست یافت، باید بزرگ‌ترین و قدرتمندترین فرمانروای خوارزم‌شاهی را سلطان‌محمد دانست. با توجه به وسعت قلمرو خوارزمشاهی در زمان وی، می‌توان از جغرافیای حکومتی او با عنوان «امپراتوری» یاد کرد. اما چگونه شد که این امپراتوری در دورهٔ دوم حکومت سلطان‌محمد و پس از مدت‌زمان کوتاهی، اقتدار و عظمت خود را از دست داد؟ پاسخ به این سؤال مستلزم بررسی اقدامات، عملکردها، و سیاست‌های سلطان‌محمد خوارزمشاه و تأثیرات آن بر بی‌ثباتی سیاسی زمان او است. اولین مسئلهٔ مرتبط با اقدامات سیاسی سلطان‌محمد، ولیعهدی و جانشینی او است. در حکومت خوارزمشاهیان نیز، مانند سلجوقیان، الگوی جانشینی متأثر از سنت‌های قبیله‌ای ترکان و نیز ساختار پادشاهی مطلقهٔ ایرانی بود. تضاد این دو الگو، به‌علت صبغهٔ نظامی خوارزمشاهیان، در دولت آنان بیشتر نمود می‌یافت و این امر به اختلافات درونی خوارزم‌شاهیان دامن می‌زد و باعث آشفتگی اوضاع و ضعف حکومت می‌شد. فقدان سیاست و برنامهٔ مشخص در تعیین جانشین، مسئله‌ای پیشینه‌دار در حکومت خوارزمشاهی بود و در سال‌های قبل از به قدرت رسیدن سلطان‌محمد نیز، مشکلاتی را برای حاکمان خوارزمشاهی ایجاد کرده بود. تداوم و تکرار این سیاست در زمان تکش، سلطان‌محمد را به جنگ جانشینی با برادرزاده‌اش، هندوخان، واداشت که پسر ملکشاه، پسر ارشد تکش، بود. هندوخان پس از مرگ پدر، خود را حکمران قانونی خراسان می‌دانست و از اینکه خراسان به عمویش، قطب‌الدین محمد، واگذار شده بود، اظهار نارضایتی می‌کرد و با او مخالفت می‌ورزید (نک: جوزجانی، ۳۰٤). هندوخان، که خود را محق‌تر از سلطان‌محمد در جانشینی تکش می‌دانست، به قلمرو غوریان پناهنده شد (نک: ابن‌خلدون، ۱۷۱/٤).

سلطان‌محمد، که خود در ابتدای حکومتش درگیر مسائل برخاسته از جانشینی پدر بود، با سیاست‌های اشتباه خود، بحران مشابهی را برای جانشینی خود نیز به وجود آورد. عملکرد غیرمدبرانهٔ سلطان‌محمد در این زمینه، علاوه بر ایجاد درگیری‌های

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

مستقیم بین مدعیان قدرت، تأثیراتی نیز در بلندمدت از خود برجای گذاشت کـه رونـد سقوط حکومت خوارزم‌شاهی را تسریع کرد. از تصمیمات عجیب سلطان‌محمد این بود که اوزلاغ‌شاه خردسال را، به‌رغم ارشدیت و تدبیر و نبوغ نظامی شاهزاده‌جـلال‌الـدین، به‌عنوان جانشین خود برگزید (نک: نسوی، ۵۸) که دلیل آن نفوذ ترکـان‌خـاتون و ایـن بود که مادر اوزلاغ‌شاه از خویشان و هم‌قبیله‌های مادر سلطان بود و افـزون‌بـرآن، مـادر سلطان از چیچک‌خاتون، مادر جلال‌الدین، خوشش نمی‌آمد. سلطان‌محمـد در واپسـین روزهای عمر خود و در حالی که بسیار دیر شده بود، یکی از تصمیمات مسـتقل خـود را، که همیشه با مخالفت ترکان‌خاتون و امرای خوارزم‌شاهی روبرو بود، اتخـاذ کـرد و پسرش، جلال‌الدین را، جانشین خود خواند و شمشیرش را، به‌عنوان تنها میراث محتوم خود، به او بخشید (نک: نسوی، ٨٤؛ جوینی، ١٢٧/٢). امرای حکومـت خوارزمشـاهی، که در غیاب ترکان‌خاتون و سلطان‌محمد، وارثان خوارزم بودند، قطب‌الدین اوزلاغ‌شـاه را به‌عنوان ولیعهد برگزیدند و با شمشـیرهای آختـه منتظـر ورود جـلال‌الـدین شـدند. هنگامی‌که جلال‌الدین به پایتخت آمد، بازماندگان قـدرت خوارزمشـاهی، کـه بیشـتر از طایفهٔ ترکان‌خاتون بودند، به مخالفت با سلطان‌جلال‌الدین برخاستند و او را از پایتخت بیرون راندند. این در حالی بود که مردم نیز با ورود جلال‌الدین به پایتخت، امید تازه‌ای برای حفظ زندگی و سرزمین خود، خوارزم، پیدا کرده بودند (نک: نسوی، ٨٦).

بحران حاکمیت در خوارزم، رقابت‌های مخرب و دشمنی‌هـای پایـان‌ناپـذیر امیـران نظامی، و اختلافات شاهزادگان قدرتمند موجب شد تا سلطان‌جلال‌الدین، به‌رغم حضور سپاه نودهزارنفری در گرگانج، با سیصد نفر از یارانش متواری شود (نـک: دبیرسـیاقی، ۷۵–۷۷). با رانده شدن سلطان‌جلال‌الدین از پایتخت، خوارزم، بی‌آنکه وارث شایسته‌ای داشته باشد، به دست امرای خوارزمشاهی افتاد و آخرین فرصت برای مقابله با تهـاجم مغول نیز از بین رفت. اقدام سلطان‌محمد در تعیین جانشین خود، که درحقیقـت تغییـر قاعده‌ای تعیین‌شده بود، موجب بـی‌ثبـاتی سیاسـی و دودسـتگی و افتـراق در سـاختار حکومـت خوارزمشـاهی شـد، زیـرا پـس از تغییـر رأی سـلطان، اگرچـه تعـدادی از دیوان‌سالاران و امرای نظامیِ همسو و هم‌عقیده با سلطان‌محمد از جلال‌الدین حمایـت کردند، عدهٔ زیادی نیز، که از وابستگان ترکان‌خاتون بودند، همچنان جانب اوزلاغ‌شاه را

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

نگاه داشتند. اختلاف و درگیری بین این دو گروه پس از وفات سلطان‌محمد و در حساس‌ترین روزهای حکومت خوارزمشاهی، این حکومت را تندتر به‌سمت زوال و فروپاشی سوق داد.

۲. تغییر متناوب و پیاپی صاحب‌منصبان حکومتی (تغییر مقامات اصلی اجرایی). در حکومت‌های تاریخی استبدادی و مطلقه، به‌علت عدم حاکمیت قاعده و قانون، عزل‌ونصب مقامات حکومتی تنها بر پایهٔ اراده و رأی شخص سلطان انجام می‌پذیرفت. در این حکومت‌ها، صاحب‌منصبان و کارگزاران حکومتی فاقد امنیت شغلی و سیاسی بودند و با کوچک‌ترین پیشامدی، در معرض خشم سلطان و برکناری از منصب خود قرار داشتند. در حکومت خوارزمشاهی هم، که نمونهٔ بارز و آشکار یک حکومت مطلقهٔ استبدادی بود، مقامات اجرایی عمدتاً در حال تغییر و تعویض بودند و این امر در کارایی و کارآمدی آن‌ها و روند طبیعی انجام امور تأثیرات نامطلوبی داشت.

به‌ویژه منصب وزارت همواره ناپایدار بود. مطالعهٔ تاریخ وزرای ایرانی، ازجمله در دورهٔ خوارزمشاهی، نشان می‌دهد که کمتر وزیری از این وزرا جان به‌سلامت برده‌است. بسیاری از وزیران، به‌علت تجاوز به حقوق مردم یا درنتیجهٔ ثروت و قدرت فراوانی که کسب کرده بودند، یا به علل دیگر، مورد غضب واقع می‌شدند و شمار فراوانی از آنان به‌شیوه‌های فجیعی به قتل می‌رسیدند. در دورهٔ سلطان‌محمد خوارزمشاه هم، عالی‌ترین سطح اجرایی پس از سلطان، یعنی مقام وزارت، همواره دستخوش تغییر بود. نظام‌الملک علی بن سعدالدین مسعود، پس از وفات تکش، حدود ده سال وزارت سلطان‌محمد خوارزمشاه را نیز عهده‌دار بود، اما سرانجام مورد مؤاخذهٔ سلطان واقع، و از وزارت خلع شد و به زندان افتاد و در همان‌جا درگذشت (نک: عقیلی، ۲٦۸؛ منشی کرمانی، ۹٦). پس از عزل نظام‌الملک مسعود از وزارت، سلطان‌محمد درصدد انتخاب وزیری دیگر برآمد، اما از آنجا که ترکان‌خاتون، مادر سلطان، در این دوره قدرت و نفوذ فراوانی داشت، ناصرالدین محمد، یکی از غلام‌زادگانش را، برای مقام وزارت پیشنهاد کرد و مسلّم بود که سلطان در مقابل این خواسته، نمی‌توانست کاری کند (نک: خواندمیر، ۲۳٤؛ نسوی، ٤۲). نظام‌الملک محمد بن صالح، هنگام تصدی این مقام، از درک اهمیت جایگاه و موقعیت خود عاجز بود و با مسامحه در امر وزارت، ملاحظات

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

دولتی را نادیده می‌گرفت و به تأمین منافع فردی و ثروت‌اندوزی می‌پرداخت. وی از ارکان و اعیان حکومت با ارعاب و تهدید، رشوه می‌گرفت و مانع روند بسامان امور دیوان‌ها می‌شد. فساد و سوءاستفاده‌های مالی، اخاذی‌ها، و تجاوزات او به اموال مردم و مأموران و کارکنان دولتی چندان افزایش یافت که نظام اداری حکومت مختل شد و رجال و علمای دینی خوارزم را به ستوه آورد و ضد او برانگیخت. سلطان‌محمد، که از آغاز با وزارت وی مخالف بود، بعد از اطلاع از رفتارهای وزیر در کسب رشوه، تصمیم به عزل او گرفت (نک: نسوی، ٤٢-٤٣؛ منشی کرمانی، ٩٦؛ عقیلی، ٢٦٧-٢٦٨). آنچه پس از عزل وزیر رخ داد، گوشه‌ای از وضع سیاسی و تعدد مراکز قدرت را در عصر خوارزمشاه آشکار می‌سازد. وزیر معزول، که بیرون از پایتخت بود، بی‌درنگ رهسپار خوارزم شد. به‌گفتهٔ نسوی، روزی که نظام‌الملک به پایتخت رسید، «روزی مشهود» و دیدنی بود. به‌دستور ترکان‌خاتون، تمامی مردم شهر، از هر قشری، به‌استقبال وی حاضر شدند. نظام‌الملک در گرگانج، از طرف ترکان‌خاتون به وزارت قطب‌الدین اوزلاغ‌شاه، پسر و جانشین سلطان‌محمد، منصوب شد (نک: نسوی، ٤٧). به‌این‌ترتیب، وزیری که به‌جهت رشوه‌خواری و دریافت هدایای خارج از عرف از مقام خود عزل شده بود، به‌جای اینکه مواخذه شود، از طرف مادر سلطان به وزارت ولیعهد گمارده شد (نک: خواندمیر، ٢٣٤).

سلطان‌محمد پس از خلع نظام‌الملک وزیر دیگری منصوب نکرد و برای اولین‌بار، این مسئولیت را به شش تن از درباریان محول کرد. با آنکه سلطان از آنان خواسته بود که در پیشبرد امور و اخذ تصمیمات جز بر مبنای شور و اتفاق‌آرا عمل نکنند، پس از مدتی، نتایج تلخی از این مدیریت مشارکتی به بار آمد و مردم، که روزگار تلخ محمد بن صالح را فراموش نکرده بودند، به‌قول نسوی، آرزومند آن روزها شدند، زیرا تطمیع یک نفر آسان‌تر از رفع خواسته‌های شش تن بود (نک: نسوی، ٤٨). مطلبی راجع به انگیزهٔ سلطان‌محمد از اتخاذ چنین شیوه‌ای، که با سنن اداری آن عصر مناسبتی نداشت، در منابع منعکس نشده، اما شاید بتوان آن را واکنشی درجهت کاهش قدرت ترکان‌خاتون دانست. درهرحال، این تصمیم سلطان‌محمد، به هر علت که بود، نتیجه‌ای در بر نداشت. این تغییر در مقامات اصلی اجرایی و عزل وزرا توسط سلطان‌محمد هم

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

بر بی‌ثباتی سیاسی اوضاع می‌افزود. این شرایط مسلماً باعث از بین رفتن امنیت شغلی و سیاسی و اختلال در نظم و سامان امور حکومتی می‌شد.

۳. از بین بردن علمای شاخص و خاندان‌های قدیمی مناطق مختلف (چالش‌های خشونت‌آمیز). یکی دیگر از اقدامات سلطان‌محمد خوارزمشاه که ارتباط مستقیمی با بی‌ثباتی سیاسی حکومت او داشت، سیاست‌های او در زمینهٔ رفتار با علما و روحانیان شاخص و همچنین از بین بردن خاندان‌هایی قدیمی بود که در شهرهای مختلف قلمرو خوارزمشاهی، چون سمرقند، بخارا، اترار، و مناطق مازندران، وجود داشتند. یکی از این خاندان‌های قدیمی معروف آل برهان بودند که از مدت‌ها پیش بر بخارا حکومت می‌کردند. حاکمیت بخارا در این زمان غالباً در دست مقام بزرگ مذهبی، امام، یا خطیب بود و به‌طور ارثی از پدر به پسر می‌رسید. این حاکمان روحانی، که به آن‌ها «صدر جهان» گفته می‌شد، از خاندان آل برهان انتخاب می‌شدند (دربارهٔ آل برهان نک: نظامی سمرقندی، ۱۱۲-۱۱٤). قراختائیان اقتدار این رؤسای روحانی را، که علاوه بر داشتن نفوذ مذهبی، دارای ثروت فراوان نیز بودند، تأیید و قدرت آن‌ها را به‌عنوان نمایندگان خود در بخارا حفظ کردند. خوارزمشاه، پس از تسلط بر این منطقه، به حکومت این خاندان قدیمی در بخارا پایان داد. در سال ٦۱۳ یا ٦۱٤، که سلطان خوارزمشاهی آهنگ جنگ با خلیفهٔ عباسی، الناصرالدین‌الله کرد و رهسپار عراق شد، محمد و برادرش، افتخار جهان، و دو فرزندش ملک‌الاسلام و عزیزالاسلام را، پس از دست‌یابی به ثروت فراوان این خاندان، به خوارزم تبعید کرد. خوارزم‌شاه همچنین شیخ‌الاسلام جلال‌الدین، میرشمس‌الدین، و برادرش، اوحدالدین و بهاء ولد را، که از شیخ‌الاسلامان سمرقند بودند، به‌جهت پیشگیری از قیام و مخالفتشان، به نسا تبعید کرد (نک: نسوی، ۳٦-۳۷). ترکان‌خاتون هم، قبل از خروج از خوارزم، آخرین جنایت خود را مرتکب شد و حدود ۲۵ نفر از حکمرانان و امیرزادگانی را که در دربار خوارزمشاهیان محبوس بودند، جمع کرد و دستور داد که همهٔ آن‌ها را در رودخانهٔ جیحون بیندازند. از جملهٔ این افراد، صدر جهان برهان‌الدین محمد و برادرش، افتخار جهان، بودند (نک: نسوی، ۵۸). ترکان‌خاتون این جنایت را برای جلوگیری از بروز اغتشاش بعد از خروج وی از پایتخت مرتکب شد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

سلطان‌محمد در نظر مردم شهرهایی که حکومت توسعه‌طلب خوارزم‌شاه فتحشان کرده بود، هیچ مشروعیت و حقانیتی نداشت، زیرا رفتار وی با مردم، علما، و بزرگان این شهرها بسیار خشن و بی‌رحمانه بود. مأموران حکومت خوارزم‌شاهی آنچنان بر مردم بخارا و سمرقند ستم می‌کردند که مردم ترجیح می‌دادند زیر سلطهٔ قراختائیان غیرمسلمان باشند تا سلطان‌محمد مسلمان (نک: اقبال، ۱۱۱). بنابراین، مردم مناطق فتح‌شده نیز تکیه‌گاه سلطان نبودند. از مهم‌ترین اشتباهات سلطان‌محمد خوارزمشاه، که نتیجهٔ خود را هنگام هجوم مغولان به قلمرو خوارزمشاهیان نشان داد، این بود که وی در دوران حکومتش، حکام و فرمانروایان محلی را به‌عنوان دوست و متحد حفظ نکرد و با خشونت و بدرفتاری، یا آن‌ها را از میان برداشت یا آنان را به افرادی در ظاهر، مطیع و در باطن، ناراضی تبدیل کرد. امرا و حکامی که از خوارزمشاه شکست می‌خوردند، مورد دلجویی و مدارا قرار نمی‌گرفتند و یا کشته می‌شدند یا در خوارزم، به زندان می‌افتادند. با چنین سیاست‌هایی، مردم این مناطق هم طبعاً نمی‌توانستند برای حکومت خوارزم‌شاه مشروعیت و حقانیت قائل شوند.

سیاست‌های نظامی سلطان‌محمد خوارزمشاه و بی‌ثباتی سیاسی

حکومت خوارزم‌شاهی اساساً ماهیتی نظامی داشت. سلطان، به‌عنوان بالاترین مقام حکومتی، در رأس سلسله‌مراتب اجتماعی و به‌تبع آن، در رأس ساختار سپاه قرار داشت. وی، به‌عنوان عالی‌ترین مقام نظامی، از اختیارات فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و قدرتش را به شیوه‌ای مستبدانه بر اتباع خود تحمیل می‌کرد. سپاه درحقیقت، وسیلهٔ تحقق تمایلات و آمال بلندپروازانهٔ سلاطین خوارزمشاهی بود و آنان به سپاه و سپاهیگری اهمیت بسیار می‌دادند. فردی همچون سلطان‌محمد، قبل از اینکه هیبت و هیئت یک سلطان تاجدار را بیابد، فرماندهٔ نظامی قدرتمندی بود که در غالب لشکرکشی‌های خود، شخصاً رهبری را به عهده داشت. با نگاهی گذرا به لشکرکشی‌های متعدد سلطان‌محمد به نواحی مختلف، می‌توان غلبهٔ روحیهٔ نظامیگری را در حکومت او مشاهده کرد.

مرگ تکش در ۵۹۶ و گرفتار شدن خوارزم به بحران داخلی و عدم اطاعت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

هندوخان از سلطنت عمویش، سلطان‌محمد، منطقهٔ خراسان را برای چند سال به کانون درگیری‌ها و ناآرامی‌ها و لشکرکشی‌های متعدد قدرت‌های منطقه‌ای تبدیل کرد. سلطان غیاث‌الدین غوری در پاسخ به درخواست کمک هندوخان، یکی از سرداران خود را مأمور تصرف مرو و واگذاری آن به هندوخان کرد (نک: ابن‌خلدون، ۱۷۱/٤). خوارزم‌شاه در ابتدا، به‌جهت درگیری با مشکلات داخلی قلمرو خود، در برابر سیاست توسعه‌طلبانهٔ غوریان در خراسان و همچنین در خنثی‌سازی تلاش‌های هندوخان در ارتباطش با غوریان، سیاست متواضعانه‌ای در پیش گرفت. وی با این سیاست توانست از گسترش حملات غوریان به منطقهٔ خوارزم جلوگیری کند. لشکرکشی‌های متعدد غوریان به خراسان و در پی آن، اعزام نیروهای خوارزم‌شاهیان به آن برای مقابله با غوریان اوضاع آشفته‌ای را در این منطقه رقم زد. این لشکرکشی‌ها، که کمتر از یک دهه انجام شد، پیامدهای ناگواری چون نابودی نیروی انسانی، نابودی قنات‌ها و کاریزها، و ناامنی راه‌های تجاری به دنبال داشت (نک: حسن‌زاده، ۷٤). جنگ‌های سلطان‌محمد با غوریان چندین سال در خراسان و دیگر جاها طول کشید و این مناطق دائماً بین دو طرف دست‌به‌دست می‌شد. در جریان این درگیری‌ها، نواحی درگیر جنگ خسارت‌های زیادی متحمل شدند. سرانجام پس از قتل شهاب‌الدین غوری در ٦۰۲، امپراتوری غوریان گرفتار تجزیه و جنگ داخلی و فروپاشی شد. پس از آن، چندین سال پادشاهان دست‌نشاندهٔ خوارزمشاه بر غور حکومت می‌کردند و سپس، خوارزمشاه در ٦۱۲، وارد غزنه شد و قلمرو غوریان، به‌جز هند، در اختیار وی قرار گرفت.

قدرت دیگری که سلطان‌محمد خوارزمشاه در شرق قلمرو خود با آن درگیر بود، حکومت قراختایی بود. خوارزمشاه معمولاً جنگ‌های خود علیه گورخان را جهاد و لشکرکشی اسلام علیه کفر می‌خواند. سپاهیان سلطان در نبرد «ایلامش»، با فریادهای «الله اکبر» بر سپاه قراختایی حمله بردند و موفق به شکست آن‌ها شدند (نک: جوزجانی، ۳۰۸). سلطان‌محمد پس از نبرد ایلامش و شکست قراختائیان، عمدهٔ توجه خود را معطوف سمرقند و قراخانیان کرد که در حدود سیصدسال در منطقهٔ سمرقند حکومت می‌کردند و در این زمان، دوران ضعف و انحطاط خود را می‌گذراندند. خوارزم‌شاه در کوتاه‌ترین زمان ممکن، سمرقند را تصرف کرد و دستور داد مردم شهر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

را قتل‌عام کردند. به‌روایت جوینی (۱۲۵/۲)، ده‌هزار نفر در این جریان کشته شدند. به‌هرحال، خوارزمشاه پس از سه روز قتل و غارت، با شفاعت سادات و ائمه و علما، دستور داد سپاهیان از آزار و اذیت دست بکشند. در این بین، سلطان‌عثمان، به‌اتهام تحقیر خوارزمشاه و کشتار خوارزمیان به قتل رسید و به‌این‌ترتیب، حکومت حدوداً سیصدسالهٔ قراخانیان، که نخستین دولت مسلمان ترک نیز بود، در ماوراءالنهر پایان یافت (نک: حسن‌زاده، ۱۱۸).

پس از دستگیری گورخان قراختایی به دست کوچلک و از آنجا که حکومت قراخانی نیز توسط خوارزم‌شاه نابود شده بود، نایمان‌ها با خوارزمشاهیان هم‌مرز شدند و این مسئله در بلندمدت به ضرر خوارزمشاهیان تمام شد، چراکه همسایگی با حکومت‌هایی چون قراختایی و قراخانی، که معمولاً اهداف توسعه‌طلبانه نداشتند، بسیار بهتر از همجواری با کسی چون کوچلک‌خان بود که مورد تعقیب چنگیزخان قرار داشت و برای فرار از سپاهیان اعزامی چنگیز، روزبه‌روز بیشتر به داخل قلمرو خوارزمشاه پیشروی می‌کرد. سرانجام هم با قتل کوچلک‌خان به دست سپاهیان مغول، بخشی از قلمرو وی در اختیار مغولان و بخشی دیگر در اختیار خوارزمشاه قرار گرفت. با سقوط حکومت نایمان‌ها، متصرفات چنگیزخان با خوارزمشاه هم‌مرز شد (نک: همان، ۱۲۷). از دیگر سفرهای جنگی سلطان‌محمد خوارزمشاه باید به نبردهای متعدد او در منطقهٔ عراق عجم برای مقابله با دستگاه خلافت عباسی اشاره کرد.

۱. هزینه‌های سنگین سپاه و لشکرکشی‌ها. ارتش سالاری خصیصهٔ اصلی یک حکومت ماهیتاً نظامی است و نهاد ارتش در ساختار حکومت خوارزم‌شاهی هم از بیشترین اعتبار برخوردار بود. حفظ و نگهداری چنین ارتشی مستلزم صرف هزینه‌های سنگین بود و لشکرکشی‌های متعدد داخلی و خارجی بر میزان این هزینه‌ها می‌افزود. خوارزمشاه، برای دستیابی به اهداف توسعه‌طلبانهٔ خود، به یک ارتش مقتدر و سازمان‌یافته نیاز داشت. نگهداری یک ارتش منظم، حرفه‌ای، و مزدبگیر افزایش هزینه‌های حکومت را به دنبال داشت و افزایش هزینهٔ دولت، بالطبع مستلزم وضع مالیات‌های تازه بود و به همین خاطر، برای تدارک مقدمات هر بار لشکرکشی، مالیات‌های فوق‌العاده‌ای اخذ می‌شد. درحقیقت، این لشکرکشی‌ها برای عامه و اکثریت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

مردم چیزی جز فقر و بی‌نوایی به همراه نداشت (نک: بارتولد، *ترکستان‌نامه*، ۶۰۷/۱).

به‌دنبال ناآرامی‌های منطقه‌ای و مرزی پس از حملهٔ مغول، سیاست مالیاتی خوارزم‌شاه در منطقهٔ ماوراءالنهر دگرگون شد. در دورهٔ آرامش پیشین، حکومت‌های محلی شهری، مثل اسپیجاب، خراج نمی‌دادند؛ خراج را به ایشان می‌بخشیدند تا خرج جنگ‌افزار و تقویت سیستم دفاعی شهر کنند. اما بحران نظامی ۶۱۵ق موجب شد سلطان نه‌تنها از شهرهای ماوراءالنهر و خراسان خراج سال‌های آتی را هم اخذ کند، بلکه بر شهرهای مرزی نیز خراج بست. چنین سیاست‌هایی در مهاجرت اهالی و نابودی مزارع و باغات و کساد تجارت تأثیر عمیق داشت: «بار دیگر به تمام ممالک و شهرها فرستاد تا خراج رسوم از آن سنهٔ ست‌عشر در سنهٔ اربع‌عشر جمع کنند و تیراندازانی با برگ و آلت تمام بدان مال بگیرند و مردان جنگی، هر جای که باشد، آن‌قدر که مال آن ولایت بدان وفا کند. اگر مال بسیار باشد، مردان بسیار گیرند و اگر اندک، اندک و باید که هر یکی را شتری باشد که برنشیند و زاد و سلاح او بردارد. در اندک زمان آن نیز میسر شد و از جملهٔ اطراف مملکت متوجه مراکز رایات سلطان شدند» (نسوی، ۵۳).

اگرچه ایجاد یک ارتش منظم و سازمان‌یافته امتیازاتی، ازجمله پیروزی‌های درخشان و گسترش مرزهای قلمرو خوارزم‌شاهی، به دنبال داشت، هزینهٔ نگهداری این ارتش نیز بسیار بالا و هنگفت بود و از آنجا که سلطان‌محمد خوارزمشاه قسمت عمدهٔ این مخارج را با تحمیل مالیات‌های سنگین بر مردم تأمین می‌کرد، این هزینه‌ها گسیختگی شیرازهٔ امور اقتصادی جامعه را در پی آورد.

۲. تحلیل تدریجی توان سپاه. سلطان‌محمد طی دوران حکومت خود، به مناطق زیادی لشکر کشید. همان‌طور که اشاره شد، این تهاجمات بسیار به هم نزدیک و بافاصله‌های زمانی اندک بود. در مواردی، هنگامی که خوارزم‌شاه سرگرم جنگ در منطقهٔ عراق عجم بود، نواحی داخلی ایران، ازجمله منطقهٔ خراسان، به‌تحریک خلیفه‌ناصر، مورد تهاجم غوریان یا اسماعیلیان واقع می‌شد یا قراختائیان پایتخت را تهدید می‌کردند و خوارزمشاه در چنین وضعی، اقدامات نظامی خود را در عراق عجم و خوزستان متوقف می‌ساخت و سپاهیان خسته از جنگ با نیروهای خلیفه‌ناصر را با

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

شتاب هرچه‌تمام‌تر به نواحی موردتهاجم دشمنان می‌تازاند که چه‌بسا در راه‌های صعب و دشوار بازگشت و در اثر خستگی‌های بیش از حد، بسیاری از آن‌ها تلف می‌شدند. رنج‌ها و دشواری‌های سپاهیان خوارزمشاه در لشکرکشی‌های متعدد به نواحی مختلف موضوعی است که از لابه‌لای توصیفات ستایش‌آمیز منابع از پیروزی‌های محمود، می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد (نک: ابن‌اثیر، ۳۰/۲۶). درحقیقت، می‌توان گفت لشکرکشی‌های پیاپی و متعدد خوارزمشاه تنها پیروزی‌های درخشان و غنائم سرشار به دنبال نداشت، بلکه موجب مشقات و سختی‌های بسیار و طاقت‌فرسا و خستگی‌های مفرط سپاهیان هم می‌شد و به‌تدریج در تحلیل و تضعیف توان و نیروی آن‌ها اثرات نامطلوبی می‌گذاشت.

سیاست‌های اجتماعی خوارزمشاه و بی‌ثباتی سیاسی

بی‌توجهی به امور رفاهی و امنیتی مردم (تغییر قواعد). ضعف سیاست خوارزمشاه در امور اجتماعی را باید در راستای ماهیت نظامی حکومت خوارزمشاهی تفسیر کرد. محوریت امور نظامی و توسعهٔ قلمرو مانعی بزرگ در توجه سلطان‌محمد به سایر جنبه‌های حکومتی، ازجمله امور اجتماعی و مسائل رفاهی و امنیتی مردم بود. از دیدگاه او و سایر سلاطین مستبد، مردم صرفاً ابزار و وسیله‌ای برای تأمین اهداف نظامی و توسعه‌طلبانهٔ حکومت بودند و به همین خاطر در دورهٔ وی، نه‌تنها اقدامی درخورتوجه برای بهبود وضع آن‌ها صورت نگرفت، بلکه در اثر لشکرکشی‌ها و جنگ‌های متعدد، بسیاری از روستاها و حتی مناطق شهری خالی از سکنه شد، کاریزها ویران گشت، و بسیاری از زمین‌های قابل‌کشت بدون استفاده ماند (نک: انصاف‌پور، ۵۷۵؛ حسن‌زاده، ۷٤). مردم نواحی مختلف با مالیات‌های سنگین می‌بایست هزینهٔ لشکرکشی‌های خوارزمشاه را تأمین می‌کردند و در این میان، منافع شخصی کارگزاران و مأموران مالیاتی موجب اجحاف بیشتر بر مردم و زیاده‌خواهی مضاعف از آنان بود (نک: بارتولد، *ترکستان‌نامه*، ۶۰۷/۱–۶۰۸). اشتغالات نظامی و پیگیری اهداف توسعه‌طلبانه، سلطان‌محمد را از توجه به وضع اقتصادی–اجتماعی مردم و کوشش در بهبود وضع آنان بازمی‌داشت. مردم در مقابل مالیات‌های سنگینی که به حکومت می‌پرداختند، از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

حکومت انتظار داشتند تا به نیازهای رفاهی و امنیتی آن‌ها توجه کند، ولی انتظار آن‌ها به‌هیچ‌وجه برآورده نمی‌شد. امنیت مردم در وضع نامناسبی قرار داشت و به علل چندی در معرض تهدید و آسیب بود؛ مثلاً در اثر لشکرکشی‌های داخلی خوارزمشاه، که ازجمله به‌بهانهٔ سرکوب شورش‌های حاکمان محلی یا الزام به پرداخت خراج صورت می‌گرفت، بیشترین صدمات مالی و جانی متوجه مردم بود. از لابه‌لای منابعی از این دوره که به ستایش پیروزی‌های متعدد خوارزمشاه پرداخته‌اند، می‌توان وضع نابسامان و ناایمن مردم در جریان این لشکرکشی‌ها را به‌وضوح مشاهده کرد. برای نمونه، سپاهیان خوارزمی مستقر در هرات، پس از تصرف این شهر، به آزار و اذیت مردم پرداختند و با زیاده‌خواهی مالی و چشم‌داشت و تعرض به نوامیس مردم و قتل آنان به کوچک‌ترین بهانه‌ها و سایر رفتارهای ناپسند، شرایط سختی برای آنان به وجود آوردند. غارت روستاها و راهزنی، از رفتارهای عادی این سپاهیان بود. خوارزمشاه هم، مانند تمام مستبدان، به‌جای اینکه حق را به مردم ناراضی بدهد، صدای اعتراض آنان را نشانهٔ طغیان و عصیان دانست و پس از محاصرهٔ طولانی شهر، آن را تصرف کرد و به سرکوب مردم پرداخت و در این جریان، تعداد زیادی از مردم کشته شدند (نک: ابن‌اثیر، ۱۵۹/۲۵). در نمونه‌ای دیگر، خوارزمشاه به‌هدف تنبیه سلطان‌عثمان (حاکم قراخانی سمرقند) به سمرقند لشکر کشید که طی آن، سپاهیان خوارزمشاهی دست به غارت و کشتار وسیع مردم شهر زدند و به‌روایت جوینی (۱۲۵/۲) ده‌هزار نفر در این جریان کشته شدند.

عامل سلب‌کنندهٔ دیگرِ امنیت و آرامش مردم هجوم حکومت‌های همجوار خوارزم‌شاهیان، ازقبیل غوریان، قراختائیان، اسماعیلیان، و مهم‌تر از همه، مغولان به قلمرو حکومتی خوارزمشاه بود. تصرف خراسان توسط غوریان، «تشویش و اضطراب» عمیقی در مردم آن ایجاد کرد، زیرا غوریان برای تأمین معاش سپاهیان و علوفهٔ احشام خود فشار زیادی بر مردم وارد ساختند. اسکان سپاهیان در شهر به این علت که سرمای زمستان به برپایی اردوگاه در خارج شهر امکان نمی‌داد، فشار مضاعفی بر مردم نیشابور وارد کرد (نک: حسن‌زاده، ۷٤). غوریان در حمله‌ای دیگر به خراسان در زمستان و کمبود آذوقه و علوفه، دست تطاول به اموال مردم دراز کردند و مالیات‌های کمرشکن

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

بر شهرها و روستاها تحمیل کردند تا بتوانند بخشی از هزینهٔ لشکرکشی را جبران و سپاه را از بحران مالی خارج کنند (نک: جوینی، ۵۳/۲). اسماعیلیان نیز در مقاطعی از حکومت سلطان‌محمد، به‌تحریک دستگاه خلافت عباسی، به قلمرو خوارزم‌شاه، به‌خصوص خراسان، حمله می‌کردند و خرابی‌ها و ویرانی‌های فراوان به بار می‌آوردند (نک: همان، ٤٦/٢-٤٧). اما بیشترین فشاری که مردم در دورهٔ حکومت سلطان‌محمد متحمل شدند درنتیجهٔ حملات مغولان به قلمرو خوارزمشاه بود. خوارزمشاه، که با سیاست‌های نابخردانهٔ خود باعث حملهٔ چنگیز به ایران شده بود، به‌جای اینکه کنار مردم در برابر مغولان مقاومت کند، با فرار خود مردم بیچاره را با سپاهیان خونخوار مغول تنها گذاشت. سلطان‌جلال‌الدین، که به نظر می‌رسد تنها فرد سلسلهٔ خوارزمشاهی بود که قصد داشت به‌طور جدی با مغولان مبارزه کند، از پدر خواست که تسلیم نشود و به مقاومت بپردازد. او برای قانع کردن پدر و واداشتن وی به پایداری، به حق مردم بر ذمهٔ حکومت و اینکه حکومت بایست حق مردم را ادا می‌کرد و در عوضِ خراجی که از ایشان گرفته بود، سپاهی مجهز برای دفاع از آن‌ها به مرزها می‌فرستاد، اشاره می‌کرد (نک: همان، ۱۰۷/۱-۱۰۸). ولی سلطان‌محمد «عروس پادشاهی را سه طلاق بر گوشهٔ چادر بست که رجعت در آن صورت نمی‌بست» (همان، ۱۰۹/۱). موضع لرزان او و عدم مقاومتش، اوضاع مردم را از آنچه بود، آشفته‌تر کرد. خوارزمشاه روحیه، انگیزه، و اعتمادبه‌نفس لازم برای مقابله با مغولان را از دست داده بود و مدام سخنان ناامیدکننده و یأس‌آور بر زبان می‌راند (نک: همان، ٦٦/٢).

عدم مقاومت او در برابر مغولان روند پیشروی آن‌ها را بسیار تسریع می‌کرد؛ «مغولان کارشان از آن رو پیشرفت می‌کرد که مانعی در برابرشان نبود. این مانع هم از آن جهت وجود نداشت که سلطان‌محمد خوارزمشاه تازه بر آن شهرها چیره شده و فرمانروایان آن نواحی را کشته و از میان برده بود. تنها خود او باقی مانده بود که فرمانروای سراسر آن خاک پهناور به شمار می‌رفت؛ و هنگامی‌که او از مغولان شکست خورد و گریخت، دیگر کسی در شهرها نبود که از هجومشان جلوگیری کند و شهرها را نگاه دارد» (ابن‌اثیر، ١٣٠/٢٦). ترس از مغول چنان بر سلطان رخنه کرده بود که نه‌تنها خود در مقابل آن‌ها مقاومت نکرد، بلکه هنگام فرار، مردم شهرها را نیز به تسلیم توصیه می‌کرد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

(نک: حسن‌زاده، ۲۳۳). در اثر حملهٔ مغول، امپراتوری خوارزم‌شاهی فروریخت و شمال و شرق ایران مطیع شد و خراسان تخریب گردید. مرو و هرات و بلخ و نیشابور با خاک یکسان و مردم قتل‌عام شدند (نک: لمبتون، ۲۳). جوینی بلایی را که مغولان بر سر بخارا آورده بودند، از زبان یکی از اهالی بخارا، به‌ایجاز چنین شرح داده: «آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند» (جوینی، ۸۳/۲).

سیاست‌های مذهبی خوارزمشاه و بی‌ثباتی سیاسی

قبل از پرداختن به سیاست‌های مذهبی سلطان‌محمد خوارزمشاه و تأثیری که بر بی‌ثباتی سیاسی داشته‌است، ابتدا باید مشخص شود سیاست‌های مذهبی خوارزمشاهیان بر چه اساس و محوری قرار داشته‌است. خوارزمشاهیان حاکمانی غیرایرانی و بیگانه محسوب می‌شدند که در مقایسه با دیگر حکومت‌های ترک، مانند غزنویان و سلجوقیان، سنخیت فرهنگی کمتری با مردمی که بر آن‌ها حکومت می‌کردند، داشتند.[۱] آنان، در فقدان امکان تفاخر به اصالت نَسَبی، توسل به هویت مذهبی و وحدت دینی را هدف خود قرار دادند؛ از آنجا که بزرگ‌ترین کانون قدرت مذهبی آن زمان، دستگاه خلافت بغداد بود، اتکا به آن می‌توانست مشروعیت لازم را برای خوارزم‌شاهیان فراهم سازد. مذهب عامهٔ مردم ایران در آن زمان تسنن بود و اکثر ترکانی که اسلام آوردند و به سرزمین‌های اسلامی مهاجرت کردند هم، به مذهب سنت درآمدند و به‌عنوان مجاهد و غازی در خدمت خلفا به نشر اسلام بین کسانی از هم‌نژادانشان که در کفر باقی مانده بودند، پرداختند (نک: نسوی، ۳۶؛ جوینی، ۷۹/۲–۸۰). غزنویان و سلجوقیان نمونه‌های آشکار این موضوع‌اند. خوارزم‌شاهیان نیز در ابتدا بر مذهب سنت بودند و تنها زمانی که دستگاه خلافت حاضر نشد حکومت آن‌ها را به رسمیت بشناسد، به تشیع روی آوردند و به‌گونه‌ای، از آن بهره‌برداری سیاسی کردند.

۱. اعتقاد اولیه به تسنن و رویگردانی بعدی از آن (تغییر هنجار). رابطهٔ حکومت خوارزم‌شاهی و خلافت عباسی در ابتدا خصمانه نبود. خوارزمشاهیان انتظار داشتند

۱. اگرچه حاکمان غزنوی و سلجوقی هم مانند حاکمان خوارزمشاهی، بیگانه و غیرایرانی بودند، با بهره‌گیری از وزرا و دیوان‌سالاران ایرانی درصدد برآمدند به تقویت و انسجام فرهنگی روابط خود و مردم ایران بپردازند؛ مسئله‌ای که حاکمان خوارزمشاهی کمتر به آن توجه داشتند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

خلافت عباسی به همان شیوه‌ای که حکومت‌های سامانی، غزنوی، و سلجوقی را مورد تأیید قرار داده و از پادشاهان آن‌ها حمایت کرده، با آن‌ها نیز رفتار کند. اما زمانی که آنان با مخالفت خلیفه روبرو شدند، به انواع شیوه‌ها در پی تضعیف و براندازی خلافت عباسی یا حداقل، تصرف بخشی از قلمرو آن، برآمدند. ناصر خلیفه برای کسب قدرت دنیوی در کنار اقتدار مذهبی تلاش بسیار می‌کرد و از طریق ایجاد دشمنی بین حکومت‌ها و ضعیف یا نابود کردن آن‌ها، سعی داشت به این خواسته برسد. اگرچه خوارزم‌شاهیان در زمان سلطان‌محمد خوارزمشاه ابتدا پیرو تسنن و مذهب حنفی آن بودند، پس از بروز اختلاف بین آن‌ها و خلافت عباسی، تغییر سیاست دادند و به حمایت از تشیع و سادات و معتزلیان روی آوردند. خوارزمشاهیان، علاوه بر حمایت از تشیع و سادات و به‌کارگیری آن‌ها در دوایر حکومتی، به طرفداری از قیام‌هایی شیعی که ضد خلافت عباسی به پا می‌شد نیز، می‌پرداختند؛ سلاطین خوارزمشاهی، برای تضعیف و بی‌اعتبار کردن خلافت و پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی خویش، با مبارزان زیدی در ارتباط بودند و به‌گونه‌ای از آن‌ها حمایت می‌کردند (نک: باوفا، ۳۹-۴۰). دامنهٔ این اختلافات به درگیری خوارزمشاهیان با سایر حکومت‌های همجوارشان، مثل غوریان و اسماعیلیان، کشیده شد و به‌ویژه خلفا در ایجاد این درگیری‌ها نقش عمده ایفا می‌کردند. حکمران خوارزمشاهی، که به‌رغم تلاش‌های متعددش، از اینکه خلیفه «سلطان» لقبش دهد، ناکام مانده بود، به مخالفت با دستگاه خلافت عباسی روی آورد. وی توسط مجیرالدین سعد خوارزمی از خلیفهٔ عباسی درخواست کرد تا مانند سلاجقه، نام وی هم در خطبه آورده شود و امتیازاتی مشابه امتیازات سلجوقیان در بغداد کسب کند، ولی خلیفه درخواست وی را نپذیرفت (نک: نسوی، ۱۹-۲۰).

اوج این درگیری‌ها در تصمیم سلطان‌محمد به تغییر خلافت و انتقال آن از خاندان عباسی به علویان نمود یافت؛ تصمیمی که تا آن زمان سابقه نداشت. این تصمیم در درجهٔ اول، نشانهٔ وسعت اختلاف سلطان و خلیفه و پس از آن، نسنجیدگی و ناپختگی آن است؛ تصمیمی که حتی آل بویه و سلاجقه هم، به‌رغم تمام قدرتشان، جرئت اتخاذ آن را نداشتند. خوارزمشاه جلسه‌ای متشکل از علما، رجال، و پیشوایان دینی در گرگانج ترتیب داد و در آن، با اسناد و شواهد کافی، اقدامات توطئه‌آمیز سیاسی-نظامی ناصر را

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

برشمرد و اظهار داشت خلفای عباسی از جهاد و نبرد علیه کفار و ارشاد و دعوت آنان به اسلام و محافظت از ثغور و سرحدات ممالک اسلامی، که نه‌تنها به اولوالأمر واجب است، بلکه از جهات دیگر هم ضرورت تمام دارد، سر باز زده‌اند و در بزرگ‌ترین رکن اسلام، یعنی جهاد، اهمال ورزیده‌اند. بنابراین سلطانی که اوقات خود را مجاهدت در راه دین، پاسداری از مرزها، قلع گمراهان و دعوت کافران به دین حق صرف کرده، سزاوار است چنین امامی را که در مسئولیت بزرگ امامتش غفلت داشته، عزل کند. مضاف بر اینکه اساساً هم خلفای عباسی شایستهٔ خلافت نیستند و سادات حسینی مستحق آن‌اند و خاندان عباسی به‌ناحق آن را از ایشان غصب کرده‌اند؛ «از ائمه مملکت فتاوی گرفت که آل عباس در تقلد خلافت محق نیستند و استحقاق خلافت به سادات حسینی می‌رسد و آن کس که قادر باشد او را رسد که حق در نصاب خود قرار دهد» (نک: جوینی، ۹۶/۲–۹۷؛ همدانی، ۴۷۰/۱). به‌این‌ترتیب، سلطان‌محمد از علمای حاضر در جلسه به عدم مشروعیت امامت الناصر و استحقاق علویان فتوا گرفت و با یکی از سادات بزرگ حسینی، سیدعلاءالملک ترمذی، که وزیر دولت خوارزمشاهی بود، به‌عنوان رهبر معنوی و روحانی عالم اسلام بیعت کرد و در ممالک خوارزمشاهی، نام خلیفهٔ بغداد را از خطبه انداخت و با این اندیشه، به‌طرف بغداد روان شد (نک: نسوی، ٦٦).

۲. تصمیم حمله به بغداد (چالش‌های خشونت‌آمیز). پس از آنکه سلطان‌محمد به اعمال خود رنگ مشروعیت بخشید، آمادهٔ نبرد با خلیفهٔ بغداد شد. وی برای جنگ اردوگاه عظیمی در همدان دایر کرد و به‌منظور اتمام‌حجت، قاضی‌مجیرالدین عمر بن سعد خوارزمی را به‌رسالت به بغداد فرستاد و به خلیفه پیغام داد که نام سلطان باید در خطبه خوانده شود. از آنجا که ناصر بر آن بود تا با حذف قدرت‌های منطقه‌ای، ریاست هر دو نهاد سلطنت و خلافت را نصیب خود سازد، با درخواست سلطان مخالفت کرد (نک: نسوی، ۱۹–۲۰؛ جوینی، ۱۱۲/۲). خوارزمشاه از امتناع خلیفه بسیار خشمگین شد و بیش‌ازپیش، در عزل خلیفه راسخ گردید و گفت: «در سپاه من لااقل صد تن وجود دارند که از الناصر برای خلافت شایسته‌ترند» (همدانی، ۳۹٦/۱). باوجوداین، خلیفه برای منصرف ساختن سلطان از حرکت به‌سوی بغداد و جلب توافق و تسکین وی،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی، شیخ‌الشیوخ دستگاه خود را، بـه رسـالت نـزد خوارزمشـاه اعزام داشـت (نـک: نسـوی، ۲۰-۲۱). پـس از بـی‌نتیجـه مانـدن رسـالت سـهروردی، سلطان‌محمد در ٦١٤، حدود پانزده‌هزار نفر را از طریق همدان به‌طرف بغداد فرسـتاد و خود نیز دنبال آن‌ها به راه افتاد، اما در اثنای پیشروی و عبور از گردنهٔ اسدآباد، سپاهیان اعزامی گرفتار وزش باد، باران، و برف شدید شدند و چهارپایان آن‌ها تلف شد و تعداد زیادی از سربازان در اثر سرما جان سپردند و بقیه نیز به دست کردها و ترک‌های منطقه کشته شدند و باقیماندهٔ آنان، با تلفات بسـیار، عقـب‌نشـینی کردنـد (نـک: همـان، ۳۲). سلطان با شنیدن این اخبار و همچنین خبر حملـهٔ مغـول‌هـا بـه منـاطق شـرقی ایـران، بلافاصله از همدان راهی خراسان شد. مورخان در گزارش واقعهٔ اسدآباد به اغراق‌گویی پرداخته و سعی کرده‌اند این شکست را نوعی تنبیـه الهـی بنامنـد. جـوینی (۹۸/۲)، بـا وجود اینکه فرجام خاندان عباسی را دیده و فهمیده کـه هـیچ دسـت الهـی‌ای از آن‌هـا حمایت نمی‌کرده، شکست سلطان را «معجزهٔ دین محمدی» خوانده‌است.

تأثیرات روانی این شکست بسیار بیشتر از ضررهای مادی فراوانـی بـود کـه متوجـه سلطان شد. مردم شکست اسدآباد را عقوبت خداوند و نتیجهٔ بی‌حرمتی به خلیفه تلقـی کردند و همین باعث بدبینی بیشتر مسلمنان به سلطان‌محمد شد (نک: ابن‌اثیـر، ۳۲/۲٦؛ نسوی، ۳۲). مردم واقعاً باور داشتند که هر کس علیه ایـن خانـدان قیـام کنـد، گرفتـار غضب خداوندی می‌شود. لشکرکشی سلطان علیـه دسـتگاه خلافـت موجـب تضـعیف لشکر وی هم شد. به‌هرحال، نکتهٔ مهمی که از این رویداد تاریخی استنباط می‌شود این است که سلطان با خلیفهٔ سنی‌مذهب مسلمانان درافتاده بود و به روی کار آوردن رهبری از علویان یا شیعیان به‌جای خاندان عباسی قصد کرده بود و این به‌معنای سـتیز وی بـا اهل تسنن و طرفداری‌اش از شیعیان بود. ناکامی سلطان در نیـل بـه ایـن هـدف نتـایج ناگواری برای وی به بار آورد، زیرا این شکسـت تنهـا نظـامی نبـود و از نظـر دینـی و معنوی نیز به اعتبار سلطان در میان مسلمانان خدشه رساند. خوارزمشاه پس از آنکه بـه همدان بازگشت، بلافاصله نام خلیفه را از خطبه انداخت. تنها در شـهرهای سـمرقند و هرات و بعضی از شهرهای خوارزم هنوز به نام خلیفه خطبه می‌خواندند (نک: ابن‌اثیـر، ۳۱/۲٦). خوارزمشاه با اقـدامش در جهـت براندازی دسـتگاه خلافـت عباسـی، عمـلاً

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

حمایت اکثریت مردم تحت تابعیت خود را هم در مواقع حساسی مانند تهاجم مغـولان از دسـت داد. شکسـت اسـدآباد شـکاف بـین خوارزمشـاهیان و خلافـت را بیشـتر و ترمیم‌ناپذیرتر ساخت؛ حتی هجوم گستردهٔ مغولان نیز خلیفه را به اتحاد علیه مهاجمـان بیابانگرد مغول وانداشت. سکوت خلیفه در این باره به‌حـدی سـنگین و دور از انتظـار ایرانیان بود که آن‌ها خلیفه را در تحریک مغولان به قلمرو ایران دخیل می‌دانستند (نک: حسن‌زاده، ١٥٤-١٥٥).

نتیجه

در تحقیق حاضر سعی بر آن بود تا با توجه به نقش کلیدی عنصر «شاه» در سـاختار حکومت مطلقهٔ خوارزمشاهی، بی‌ثباتی سیاسی، که عامـل اصـلی تضـعیف اقتـدار ایـن حکومت بود، بر اساس سیاست‌های سلطان‌محمد خوارزم‌شاه تبیین و تحلیـل شـود. در نگاه کلی، دستاورد نهایی این پژوهش بازنمایی رابطهٔ علّی‌ومعلولی بـین سیاسـت‌هـای سلطان‌محمد و بی‌ثباتی سیاسی متعاقبی است که نتیجه‌اش سقوط زودهنگـام حکومـت خوارزمشاهی بود. این سیاست‌های مختلـف سیاسـی، نظـامی، اجتمـاعی، اقتصـادی، و مـذهبی موجبـات بـی‌ثبـاتی سیاسـی را فـراهم سـاخت. در عرصـهٔ سیاسـی، تصـمیم خوارزمشاه به تغییر جانشین (تغییر قاعده یا هنجار) و همچنین تغییـر متنـاوب و پیـاپی صاحب‌منصبان حکومتی (تغییر مقامات اصلی اجرایی) موجب بی‌نظمی سیاسی در امور حکومت شد. در عرصهٔ نظامی، توسـعه‌طلبـی ارضـی موجـب لشکرکشـی‌هـای پیـاپی خوارزمشاه به نواحی مختلف (چالش‌های خشونت‌آمیز) و درنتیجه، گسترش بیش‌ازحد قلمرو (تغییر مرزها) و بالطبع، عدم نظارت کـافی بـر منـاطق فـتح‌شـده بـود. سیاسـت اجتماعی خوارزمشاه نیز در نحوهٔ برخـورد او بـا مـردم تحـت فرمـانش بررسـی شـد. بی‌توجهی به امور رفاهی و امنیتی مردم (تغییر قواعد)، موجب نارضایتی پنهان آنان و از دست رفتن مناطق مهمی از قلمرو خوارزمشاهی (تغییر مرزها) در اواخر دورهٔ حکومت خوارزمشاه شد. انباشت سرمایه از هر راهِ ممکن سیاست اقتصادی خوارزمشاه بـود کـه موجب اخذ مالیات‌های سنگین و غیرقابل‌تحمـل از مـردم (تغییـر قواعـد) و درنتیجـه، ناامیدی و دلسردی آنان از حکومت می‌شد. سیاست مذهبی خوارزمشاه هم، که حربه‌ای

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

برای کسب مشروعیت برای اهداف سیاسی بود، موجب لشکرکشی‌های متعدد سلطان‌محمد به ماوراءالنهر، به‌بهانهٔ جهاد علیه کفار (چالش‌های خشونت‌آمیز) و تحلیل رفتن تدریجی توان سپاه شد. تصمیم به حذف نام خلیفهٔ عباسی از خطبه (تغییر هنجار) و در ادامه، ارادهٔ حمله به مرکز دستگاه خلافت (چالش‌های خشونت‌آمیز) نیز، که البته با ناکامی خوارزمشاه همراه بود، از جملهٔ همین سیاست‌های نادرست و ناموفق مذهبی بود.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

منابع

ـ آقابخشی، علی و مینو افشاری‌راد، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران، چاپار، ۱۳۷۹ش.

ـ ابن‌اثیر، عزالدین، *کامل؛ تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمهٔ ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی، ۱۳۵۲ش.

ـ ابن‌خلدون، عبدالرحمن، *العبر (تاریخ ابن‌خلدون)*، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.

ـ اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مغول*، تهران، نگاه، ۱۳۸۷ش.

ـ انصاف‌پور، غلامرضا، *ساخت دولت در ایران (از اسلام تا یورش مغول)*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳٦ش.

ـ بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، *ترکستان‌نامه، ترکستان در عهد هجوم مغول*، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، آگاه، ۱۳٦٦ش.

ـ همو، *فرهنگ اسلامی*، ترجمهٔ لیلا ربن‌شه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹ش.

ـ باوفا، ابراهیم، «سیاست دینی و مذهبی خوارزمشاهیان»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، سال ۵، شمارهٔ ۹ (پاییز و زمستان ۱۳۸۸).

ـ بیانی، شیرین، *دین و دولت در عهد مغول*، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳٦۷ش.

ـ جوزجانی، عثمان بن محمد منهاج سراج، *طبقات ناصری*، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳٦۳ش.

ـ جوینی، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین، *تاریخ جهانگشا*، چاپ محمد قزوینی، تهران، بامداد، ۱۳٦۷ش.

ـ حسن‌زاده، اسماعیل، *تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان (سه دههٔ واپسین)*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲ش.

ـ خسروبیگی هوشنگ، *سازمان اداری خوارزمشاهیان*، تهران، فرهنگستان زبان فارسی، ۱۳۸۸ش.

ـ خواندمیر، غیاث‌الدین، *دستور الوزراء*، چاپ سعید نفیسی، تهران، چاپ‌خانهٔ اقبال،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]

۱۳۱۷ش.
ـ خیراندیش، عبدالرسول، «واقعهٔ هایلهٔ اترار»، *نخستین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامدهای آن*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۹ش.
ـ دبیر سیاقی، محمد، *سلطان‌جلال‌الدین خوارزمشاه*، تهران، ابن‌سینا، ۱۳٤٦ش.
ـ ساندرز، دیوید، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، ترجمهٔ پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰ش.
ـ شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع الانساب*، چاپ میرهاشم محدّث، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۳ش.
ـ عقیلی، سیف‌الدین، *آثار الوزراء*، چاپ میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش.
ـ لمبتون، آن ک. س.، *تداوم و تحول در تاریخ میانهٔ ایران*، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران، نی، ۱۳۷۲ش.
ـ منشی کرمانی، ناصرالدین، *نسائم الاسحار من لطائم الاخبار*، چاپ میرجلال‌الدین حسینی محدّث ارموی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش.
ـ نسوی، شهاب‌الدین محمد، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، چاپ مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸٤ش.
ـ نظامی سمرقندی، احمد بن عمر، *چهار مقاله*، به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی، به‌کوشش محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ش.
ـ همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، *جامع التواریخ*، چاپ محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، انتشارات البرز، ۱۳۷۳ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.31.3.9]